

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله على سيّدنا ونبينا أبي القاسم محمّد
وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

بحث راجع به کلام امام صادق علیه السلام در رعایت تقوا بود که امام صادق علیه السلام به «عنوان بصری» می فرماید: فهذا اولُ درجة التّقى .

رفقا حتماً این روایت را به طور مرتب مورد مطالعه و دقت قرار می دهند که مطالبی را که گفته می شود و خدمت رفقا عرض می شود بتوانند به هم ربط بدهند و مسائل در دستشان باشد. آنچه را که راجع به رعایت موازینی که آن موازین، انسان را به آن مرتبه از رشد و آگاهی برساند که دیگر جوّ و محیط و افراد در هر مرتبه و صنفی که هستند نتوانند در انسان تأثیر بگذارند.

مسئله مهم در مطالبی که خدمت رفقا عرض شد بر این محوریت دور می زند که در مکتب امام صادق علیه السلام که مکتب فهم است نه تقلید، مکتب فقه است نه تحجر، مکتب حریت و آزادی است نه مکتب چوب و چماق، مکتب عبودیت لله است نه عبودیت ناس و مردم، در این مکتب انسان چه باید بکند؟ هدف و آن مرتبه اعلاى از وصول این نکته است که انسان با رعایت مطالبی را که امام صادق علیه السلام به عنوان بصری می فرماید، انسان به این مرتبه برسد و به این درجه از آگاهی دسترسی پیدا کند که دیگر محیط در انسان تأثیرگذار نباشد.

محیط یعنی چی؟ تمام افراد مردم، جریاناتی که اتفاق می افتد چه در خود کشور چه در سایر ممالک دیگر، مسائلی که مطرح می شود، خبرهایی که انسان می شنود، مطالبی را که انسان می بیند،

قضایایی که انسان مشاهده می کند، حال و هوایی که بر یک جمع حکومت می کند، مسائل و احساساتی که جمعی را در درون خود حل می کند و هضم می کند و قوای عاقله آن جمع را از آنان می گیرد، عقل آنها تابع احساسات و احساسات محکوم فضای حاکم بر آن محیط و ظرف می شود. امام صادق علیه السلام با این بیاناتی که خدمت رفقا عرض شد انسان را از این حال و هوا می خواهد بیرون بیاورد. تازه می فرماید هذا اول درجة التقی . وقتی شما به این مرتبه رسیدید که دیگر کسی نمی تواند در شما تأثیرگذار باشد. قسم حضرت عباس هم بخورد در شما دیگر فایده ای ندارد، قسم جلاله بخورد در شما فایده ای ندارد.

اتفاقاً دیروز داشتم به یک مناسبتی کتابی را از یکی

از همین فلاسفه غربی مطالعه می‌کردم. حرف خیلی خوبی بود، از دکارت بود. می‌گفت انسان باید به مسائل در آن حد یقین داشته باشد که الان من دارم این خورشید را می‌بینم، به این نحو نسبت به مسائل باید توجه داشته باشم. این همین حرف قرآن است، همین حرف اسلام است. همین حرف مکتب اهل بیت است که می‌فرماید: **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاَ** الإسراء، ۳۶ قرآن در هزار و چهارصد سال پیش با ندای متابعت از یقین صد در صد، متابعت از یقینی که نود و نه و نیم هم نیست. این متابعت را اسلام در آن زمانی که تمام مردم بر اساس توهم و تخیل بنای جامعه خودشان را نهاده بودند. بت‌ها را تراشیده بودند و بر بام کعبه گذاشته بودند و این بت‌ها را وسیله قرار داده بودند برای تبرک، بت‌ها را سجده می‌کردند. در آن موقع اسلام می‌آید می‌گوید که مکتب من، مکتب یقین صد در صد است. **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ** دنبال نرو، قدم نگذار، پایت را آنجایی نگذار که در آنجا گمان و ظن حاکم است. الان مردم دیگر به سی‌چهل درصد هم عمل می‌کنند. ظن و گمان می‌دانی یعنی چی؟ یعنی هشتاد درصد، نود درصد، نود و پنج درصد، نود و هشت درصد، بسته به مراتبی که گمان در آن مراتب راه دارد. باید به یقین برسی و وقتی که به یقین رسیدی آن وقت مطلب دیگر بر تو تمام است.

امام صادق علیه‌السلام می‌خواهند ما را به اینجا برسانند. حضرت با این مطالبی که بیان شد و عرض شد می‌فرمایند شما تازه رسیدی به اولین درجه و مرتبه از تقوا. به این مرتبه که رسیدید با عنایت پروردگار و با اتصال به آن مبدأ، نه بدون اتصال، چون اگر بدون اتصال باشد باز وهم است. با اتصال به اشراب از ناحیه پروردگار و علم به اینکه خدای متعال آنچه را که حق است بر نفس و بر عقل انسان او را نازل می‌کند. گرچه تمام افراد حکم به جهتی بکنند ولی آن کسی که به مرتبه تقوا رسیده است حکم به دیگری می‌کند. لازم نیست که حتماً سروصدا بکند، لازم نیست حتماً در میان مردم به یک نحوی تظاهر کند، لازم نیست مطالبی را که احساس می‌کند با داد و بیداد و جَو و تظاهر و اینها همراه باشد. خودش مطلب را می‌فهمد و سرش را پایین می‌اندازد و به دیگری هم کاری ندارد. که آیا دیگری این مطلب را می‌فهمد یا نمی‌فهمد؟ حد و ظرفیت برای ادراک به این مطلب را دارد یا ندارد؟ خودش مسئله را می‌گیرد و حرکت می‌کند و به جلو می‌رود. به این مرتبه اگر انسان برسد، این مرتبه، مرتبه تقوا است.

راجع به مسئله تقوا همان‌طور که نظر رفقا و دوستان هست در جلسات گذشته مطالبی عرض شد و خدمت رفقا معروض شد که تقوا در میان اصطلاح و عرف جامعه یک معنایی دارد ولی در میان

اهل معرفت و اهل عرفان و اهل عقل و منطق و واقع دارای معنای دیگری است. آنچه که در میان مردم، مسئله تقوا معروف است: هر کسی سر به زیر تر باشد، قدم‌ها را در خیابان آهسته‌تر بردارد، کمتر صحبت کند، بر سر سفره که

می‌نشینند از آن غذاهای خیلی پایین‌تر و سبک‌تر، از آنها بهره بگیرد، از نقطه نظر عبادت بیشتر به عبادت بپردازد، وقت خود را بیشتر به اذکار و عبادات و اینها بگذرانند. در پوشش، در کسوت طبقه زیر متوسط خود را درآورد، لباس‌هایی که می‌پوشد لباس‌هایی باشد که در میان متعارف مردم و عرف متعارف، در یک حد پایین‌تری قرار دارد، از وسیله نقلیه‌ای که استفاده می‌کند خیلی در حد پایین و از چشم افتاده طبقات جامعه باشد. این فرد به تقوا معروف است و این مسئله و این فرهنگ از زمان سابق هم بوده. از زمان سابق یک همچنین طرز فکری بوده متها در طبقات مختلف زمان، در ازمنه مختلفه در هر زمان به یک شکلی بوده مطابق با رسم و رسومات آن زمان. از این نقطه نظر حقیقت تقوا با زهد در میان جامعه به یک معناست. یعنی چه از نقطه نظر مفهومی و یا اصطلاحاً به حمل شایع صناعی از نقطه نظر وجود خارجی، تقوا با زهد به این معنا، در یک حد و در یک ردیف است، این را می‌گویند تقوا.

خدمت رفقا قبلاً عرض شد که انسان برای انجام کارهایی که در خارج از او سر می‌زند دواعی مختلفی دارد و آن داعی علت برای بروز و ظهور افعال خارجی ماست. چه بسا افرادی برای رسیدن به آن دواعی، خود را به مشقّاتی می‌اندازند، به زحماتی می‌اندازند. اما در واقع آن داعی، داعی عقلایی و منطقی نیست. آن غرض، غرض عقلایی و منطقی نیست. بسیاری از افراد برای اینکه خود را در میان مردم موجّه نشان بدهند دست به یک همچنین کارهایی می‌زنند. برای اینکه خود را در میان مردم ممتاز از دیگران قلمداد کنند به یک همچنین اعمالی دست می‌زنند، برای اینکه وضعیت خود را به شکلی درآورند که بیشتر مورد توجه افراد باشند یک همچنین کارهایی از آنها سر می‌زند.

در گلستان سعدی آن وقتی که ما گلستان می‌خواندیم یک حکایتی را ایشان نقل می‌کردند که زاهدی با فرزندش در خدمت پادشاهی بود. هنگام نماز، اضافه بر آن نمازها، شروع کرد به نماز خواندن و در وقت غذا خیلی مقدار کمی از آن سفره‌ایی که گسترده شده بود غذا گرفت و به حال گرسنه هم برخاست. وقتی که به منزل رسید رو کرد به فرزند گفت غذا را تکرار کن که ما نصیب خود را از غذا در خدمت سلطان نبرده‌ایم. فرزند گفت پس نمازها را هم تکرار کن که آن حظ و نصیبی که باید از نماز ببری نبرده‌ای! نمازت را برای پادشاه خوانده‌ایی و واقع مسئله هم همین است.

در جلسه گذشته روی این نکته تأکید شد که نفس فعل فی حدّ نفسه دارای ارزش و اعتبار نیست، خود فعل به تنهایی. آن نیت و غرضی که در پشت این مسئله نهفته است آن غرض باید دید که چه غرضی است و علت برای این مسئله چه مطلبی بوده؟ علت برای انجام این فعل چه نیتی بوده؟

علت برای

اقدامی که این فرد در این مسئله می‌کند، چه علتی هست و به چه کیفیتی هست؟ انسان از نقطه نظر مراتب فکری و مراتب عقلانی و ظرفیت تفکر دارای مراتب مختلف است. به‌طور کلی و به نحو غالب، آن علت و غرضی که موجب می‌شود انسان یک عملی را انجام بدهد آن عمل بر اساس مبادی است که آن مبادی و به عبارت ساده‌تر بر اساس یک پایه‌هایی است که آن پایه‌ها، پایه‌های یقینی و پایه‌های اساسی و پایه‌های منطقی نیست. در انسان مسائل مختلفی وجود دارد، از اغراض و صفاتی که آن اغراض و آن صفات و آن خصائص و خصائل در وجود افراد مختلف است. یکی از آن صفاتی که در وجود انسان است، مسئله حبّ نفس است. مسئله حبّ نفس و دوست داشتن نفس و دوست داشتن خود و احترام و ارزشی که انسان برای خود قلمداد می‌کند و موقعیت خود را در نظر می‌آورد، این مسئله در خیلی از موارد به عنوان محور و اصل اساسی در رفتار انسان و در حرکات انسان است. انسان می‌خواهد همیشه خود را مورد توجه قرار بدهد، خود را مورد جلوه قرار بدهد، خود را مورد نظر قرار بدهد، آن هدف اصلی جلوه دادن است و بعد سایر مطالبی که در حول و حوش انسان می‌گذرد.

البته یک مقدار از این مسئله بسیار مطلوب است و مقتضای روابط اجتماعی و منطبق با سلیقه‌های انسانی و مطابق قضایای فطری و مسائل واقعی و حقیقی است که خداوند در انسان قرار داده و انسان را بر آن اساس خلق کرده و در میان جامعه به تلاش و تکاپو واداشته. مسئله زیبا بودن و حالتی را که انسان داشته باشد، در زی قرار بگیرد که آن زی موجب توجه بشود تا حدودی مطلوب است و هیچ اشکالی ندارد و بلکه باید این‌طور باشد. راجع به این مسئله قبلاً صحبت شد در محدوده‌ایی که انسان در آن محدوده با افراد تماس دارد، حتی اگر تماس هم نداشته باشد باید از نقطه نظر وضعیت و کیفیت به وضعیتی باشد که موجب اشمئزاز و تنفر افراد و آن اشخاصی که با آنها در مجالس و در رفت و آمدها ارتباط دارد نباید باشد. پوشیدن لباس نظیف این یک مسئله‌ایی است که مورد طبع انسان است، فطرت انسان اقتضای یک همچین مطلبی را می‌کند. پوشیدن لباسی که کثیف نیست و انسان متأثر نمی‌شود.

چند روز پیش گاهی این طرف و آن طرف می‌روم، اگر مسیر نزدیک است پیاده می‌روم، اگر نه می‌آیم از وسایل عمومی، گاهی اوقات هم تلفن می‌کنیم همین وسایل شخصی می‌آیند انسان را می‌برند، کاری انسان دارد با همین وسایل و اینها می‌رود ما تلفن کردیم وسیله آمد، همین که من آمدم سوار وسیله شدم از بویی که در این وسیله بود گفتم آقا نگهدار، من همین جا پیاده می‌شوم. این دفعه اگر

خواستید برای ما تاکسی بفرستید یک تاکسی نظیف بفرستید. تاکسی که به آن رسیده باشند. گفتم شما خودت ناراحت نمی شوی تو این وسیله نشستی؟ واقعاً خودت ناراحت نمی شوی؟ گفتم چرا نمی روی این را نظیف کنی؟ چرا نمی روید این صندلی هاش را تمیز کنید؟ چرا

نمی‌روید اینها را بشوید؟ پیاده شدم، یک مبلغی که برای انصراف است دادم. گفتم آقا این مبلغ را بگیر و برو، من با یک وسیله دیگر می‌روم. چقدر زشت است که انسان در میان جامعه‌ایی حرکت کند، با افرادی ارتباط داشته باشد که به این نحو باشند. آن لباسی را که انسان می‌پوشد لباس نظیف، وقتی می‌آید در یک همچین ماشینی می‌نشیند روی یک همچین صندلی، تمام آلودگی‌هایی که روی این صندلی است همه به لباس انسان منتقل می‌شود.

آن وقت شما ببینید که در اسلام چقدر نسبت به مسئله نظافت تأکید شده؟ آدم وارد این مساجد می‌شود، وارد این تکایا می‌شود، با بعضی از افراد که می‌آید صحبت می‌کند از دو متری که با آنها نشسته متأذی است و می‌خواهد زود مطلب تمام بشود و بلند شود و برود. خیلی این وضع، وضع اسف‌باری است. چرا مردم به این مطالب نباید برسند؟ اینها همه به خاطر بی‌توجهی به مسائل فطری و روابط اجتماعی است که الان ما مبتلای به اینها هستیم آن وقت دیگران بر ما خرده می‌گیرند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر وقت از منزل بیرون می‌آمدند محاسن خود را شانه می‌کردند، موهای خود را شانه می‌کردند، نگاه می‌کردند که جایی از لباسشان لکه نداشته باشد، حتی اگر یک لکه‌ای [می‌دیدند در روایت داریم حضرت لباسشان را عوض می‌کردند، به عیالشان می‌گفتند که این لباس را تمیز کن یا خودشان می‌رفتند تمیز می‌کردند. در خیلی موارد داریم حضرت خودشان با آب آن لباس را تمیز می‌کردند، حالا یک لکه‌ایی هم هست که کنار عبا وجود دارد ولی ممکن است این لکه دیده شود. پیغمبر، این کارها را نه به خاطر اینکه خودش را در میان مردم موجّه جلوه بدهد می‌کرد، نه! از آن طرف سوار، الاغ هم می‌شد، یک نفر هم پشت خودش می‌نشاند. از آن طرف پیغمبر کارهایی می‌کرد که از نقطه نظر جامعه، در شأن یک نفر نبود و اینها مطالب اعتباری بود، اینها بر اساس انانیت شخصیت‌ها و توهمات باطله بود. نظافت چه ارتباطی دارد با مسئله زهد و این حرف‌ها؟ حضرت خود را تمیز می‌کردند، شانه می‌کردند، تو آینه نگاه می‌کردند. پیغمبر از جمله کارهایی که می‌کرد این که به چشم خود سرمه می‌کشید. البته این مسئله‌ای است که الان در میان جامعه و اینها مطرح نیست. صرف نظر از خواصی که دارد.

برای رفقا عرض کردم جریان سفیان ثوری، آن درویش قلابی، آن صوفی قلابی، صوفی که فقط برای جلب توجه مردم خود را به این اشکال غیرمتعارف در می‌آوردند و خود را در قالبی غیر از آنچه که باطن بر آن قالب است خود را در میان افراد جا می‌زنند. یکی از همان افراد سفیان ثوری بود که آمد خدمت امام صادق علیه‌السلام و قضیه‌اش معروف است. از جمله اعتراضاتی که به امام صادق

می کرد این بود که به

حضرت می‌گفت چرا شما لباس تمیز و نظیف پوشیدید؟ حضرت فرمودند پس لباس کثیف بپوشم؟^۱ یعنی آن قدر این آدم، آدم احمق و نفهم است که حتماً انسان باید لباسی را بپوشد، لباسی را باید به تن بکند، زهدی باید داشته باشد، یک کیفیتی داشته باشد که شپش از پایین تا کله‌اش بالا برود، عقرب از بالا تا پایین بیاید. آن وقت این فردی است که در میان مردم به زهد معروف است و مورد توجه پروردگار و مورد نظر ملائکه! پیغمبر به چشم‌های خودشان سرمه می‌کشیدند. بهترین لباس و نظیف‌ترین لباس را برای بیرون آمدن انتخاب می‌کردند. وقتی که می‌خواستند بیرون بیایند به خود عطر می‌زدند و با این وضعیت می‌آمدند بیرون، آن هم در میان چه کسانی؟ در میان اشخاصی که شاید ماه به ماه اصلاً حمام را ندیده باشند و نسبت به این مسائل، بی‌اعتنا باشند. پیغمبر و ائمه علیهم السلام در میان مردم این طور بودند و با اصحاب خود به این کیفیت برخورد می‌کردند و آنها را به این نحو تشویق می‌کردند.

از جمله مطالبی که امام صادق علیه السلام در روابط اجتماعی و روابط خانوادگی دارد این است که حضرت به اصحاب خود می‌فرمایند وقتی که می‌بیند یک نفر از اصحابشان آمده ژولیده و پولیده حضرت می‌فرمایند تو چطور با خانواده خودت این طوری سر می‌کنی؟ تعجب کرد که امام علیه السلام این حرف‌ها را دارد به من می‌زند. حضرت می‌فرمایند چطور تو توقع داری که عیال تو خود را برای تو بیارید و به نحوی درآورد که مورد توجه تو باشد ولی او دل ندارد؟ آیا او احساس ندارد؟ آیا او نباید یک همچنین انتظاری داشته باشد که حداقل شوهر او به نحوی باشد که بتواند با او سر کند؟ بتواند با او زندگی کند؟

ببینید! چقدر امام علیه السلام همین امام صادقی که رئیس مکتب ماست، رئیس فقه ماست نسبت به چه ظرایفی حساب باز می‌کند. برای هر جهتی و برای هر مهمی که از نقطه نظر ما ممکن است اهمیت نداشته باشد، در روابط خود به این مسائل توجه نداشته باشیم ولی حضرت یک‌یک شاگردان خود را، اصحاب خود را به نحوی می‌خواهد بار بیاورد که در هر مرتبه، در آن مرتبه کمال از مسائل اجتماعی و مراتب بروز و ظهور افعال یک انسان، انسان قرار بگیرد. همان طوری که انسان توقع دارد که محیط منزل به آن کیفیت باشد دیگران هم از انسان همین انتظار را دارند، همین تقاضا را دارند. ولی در بعضی از موارد مشاهده می‌شود که به این قضایا آن ترتیب اثر واقعی داده نمی‌شود و اینها را خلاف

^۱ تحف العقول، ص ۳۴۸.

شئون یک فرد قلمداد می‌کنند. خلاف تقوا قلمداد می‌کنند، خلاف زهد و عبودیت قلمداد می‌کنند.
پس پرداختن به این مسائل در این محدوده خود، یکی از مسائلی است، یکی از اصولی است
که انسان باید به این مطالب برسد اینها به جای خود محفوظ، ولی صحبت در این است

که انسان این طبیعت زیبانمایی و جلوه‌گری را به عنوان اصل برای روابط اجتماعی قرار بدهد. این مذموم است که تمام هدف و فکر روی این جهت باشد که انسان خود را به دیگران بنمایاند، خود را به دیگران نشان بدهد، خود را به دیگران ارائه بدهد، به یک نحوه‌ای باشد که از نقطه نظر روابط اجتماعی و دیدگاهی که دیگران نسبت به او دارند، آن دیدگاه همیشه بر یک میزان بماند. نتیجه‌اش این می‌شود وقتی که برای انسان یک حکمی می‌آید که آقا فلان کار را باید انجام بدهی و این عمل با این دیدگاه در تعارض واقع می‌شود. به حج باید مشرف بشوی و در حج باید سرت را بتراشی، یک مرتبه این دیدگاه می‌آید و در قبال حکم الهی، خود را می‌نمایاند، خود را در مقابل این مسئله قرار می‌دهد. در قبال اطاعت از امر الهی خود را مانع برای این مسئله قرار می‌دهد، مانع برای رسیدن به آن واقعیت و آن حقیقت قرار می‌دهد. اینجا چه باید کرد؟

مسئله اینجا است که انسان باید شرایط لازم در حول و حوش خود را بر اساس آن کیفیت و تفکر صحیح همیشه مورد ارزیابی قرار بدهد و آنها را منطبق کند با آن تفکر، نه اینکه خود را محکوم آن شرایط بگرداند و بعد بیاید با بهانه‌های مختلف، با وسائل مختلف، از متون دینی، از کلمات صادره و وارده از ائمه علیهم السلام خود را نسبت به آن شرایط منطبق کنید.

این قضیه یک مسئله‌ای است. وقتی که انسان بیاید در قبال حکم الهی بایستد، حالا بعداً به هر نحوی انجام بدهد یا نه آن یک مطلب دیگری است. در خیلی از موارد انسان می‌بیند وقتی که با یک همچنین جریاناتی برخورد می‌کند، اولین مطلبی که به نظر انسان می‌رسد این است که یک راه فراری پیدا کند برای اینکه به آن نقطه مورد نظر برسد، از همان موقعی که انسان می‌خواهد به دنبال این قضیه بگردد و دنبال آن نقطه بگردد، از همان وقت ارتباط قطع شد، تا حالا ارتباط بود، تا به حال این مسائل بود، تا به حال این وارده بود، همین که انسان آمد و آن خواست پروردگار را به کناری گذاشت و فکرش را برد به دنبال اینکه یک چاره‌ایی بیاندیشد، برای رسیدن به آن خواست خود، خدا هم گفت حالا که این طور کردی ما هم بستیم، می‌بندیم و بعد هم تو را در یک راهی قرار می‌دهیم که به مطلوب برسی، به مقصدت برسی، به آن نیت برسی. می‌رود از آن سؤال می‌کند آقا مرجع شما کیه؟ از کی تقلید می‌کنید؟ می‌گویند من از فلان کس، راجع تراشیدن مو نظرش چیه؟ می‌گویند احتیاط بکن: هان! این خوب است برویم سراغ این! ببینید، خدا یک نفر را می‌آورد در سر راه او قرار می‌دهد. از همان افرادی که او را می‌توانند به آن نیتش برسانند. چرا؟ چون نفس او در حال درگیری است، نفس او در حال تلاطم و تضارب است. نفس او در حال فرار است. نفس او به دنبال بهانه است. اگر سر خود را نزنند نفس

او او را ملامت می کند. خلاف حکم الهی را انجام دادی، مخالفت کردی، حج تو ممکن است اشکال پیدا بکند، معصیت الهی را انجام دادی. اینها را نفس، همه در نظر می گیرد، بعد به دنبال یک راه فرار دیگری هم می گردد که بتواند خود را آرام کند، در سکونت و اطمینان در بیاورد، در این کشاکش و تضارب و دیالوگی که برای این دو مسئله در نفس خود بوجود آورده است، خدا راه را در اختیارش قرار می دهد می گوید: بفرما، هان! داری دنبال یک راهی می گردی که از آنچه را که من گفتم خود را خلاص کنی و به نیت خود بررسی، ممکن بود با این فرد ارتباط پیدا نکنی، ممکن بود با این شخص برخورد نکنی، ولی همین که بر سر این دو راهی بررسی، به جای اینکه از این خیابان بروی من در فکر تو می اندازم از این خیابان بروی و وقتی به وسط این خیابان رسیدی، یک همچنین فردی در قبال تو قرار می گیرد و تو از او سؤال می کنی و مشکل تو را حل می کند.

اما اگر از اول دل را به من سپرده بودی، و نیت تحصیل رضای مرا در خاطر داشتی، من از اول تو را در این جاده نمی انداختم، در ذهنت می انداختم از این طرف بروی. یک همچنین فردی، باهات اصلا برخورد نکند. هان! **وَ مَكْرُوا وَ مَكَّرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ** آل عمران، ۵۴ اینها می خواهند در قبال حکم خدا مکر بورزند، مکر یعنی حيله و راه فرار. در قبال حکم الهی چاره پیدا بکنند. اینکه می خواهم عرض کنم یک نمونه اش است در هر قضیه این طور است: یک نمونه این است. نمونه های دیگری دارد خیلی هایش را خدمت رفقا عرض کردم و خیلی هایش را هم انسان باید با تجربه به آنها برسد. در زندگی خدای متعال برای انسان تمام این موارد را پیش می آورد. همه این مسائل را پیش می آورد.

اینکه ما در مقابله با این جریان، کدام یک از دو طرز تفکر و کدام یک از دو خواست را در ذهن خود و در سینه خود و در مغز و فکر خود قرار می دهیم. آیا اول آنچه را که مورد رضای الهی است او را مد نظر می آورم و بعد به دنبال مسائل و قضایایی که در حول و حوش خود می گذرد حرکت می کنیم؟ این می شود همان نوری که خدای متعال آن نور را به واسطه توجه انسان به او در قلب انسان قرار می دهد. با این نور می آید می نشینید با یک نفر صحبت می کنید می بینید با دل شما حرف هایش نمی خواند، رد می شوید. با این نور می روید در یک جایی با یک فردی صحبت می کنید که اهل مطالب است، اهل علم است، حرف می زنید به دلتان نمی نشیند. با این نور می روید با شخص ثالث صحبت می کنید، بالاتر است، می بینید به دلتان نمی نشیند، نمی نشیند، نمی نشیند، چرا نمی نشیند؟ چون او این نور را ندارد، او این اتصال را ندارد. علمش از شما بالاتر است ولی اتصال ندارد به دل نمی نشیند.

اطلاعاتش بر کتب از شما بیشتر است ولی وقتی که صحبت می‌کنید با او، می‌بینید نمی‌توانید در مقابلش حرف بزنید. از عهده استدلالش نمی‌توانید بر بیایید. تقصیر هم ندارید چون اهل این مطالب نیستید

اشکال هم ندارد مسئله‌ایی هم متوجه شما نیست. ولی نور خدا فقط اختصاص به اهل علم ندارد، نور خدا فقط اختصاص به آنهایی که اهل کتاب و دفترند ندارد، نور خدا اختصاص به آنهایی که سنی از آنها گذشته و هفتاد، هشتاد سال در این مسائل سیر می‌کنند ندارد. نور خدا احتیاج دارد به یک دلی که آن دل خود را پاک کرده. اینجا می‌آید، آنجا می‌آید می‌رود به آن دست می‌زند.

چندی پیش یکی از دوستان هنوز هم من او را ندیدم برای من یک نامه‌ای نوشته حالاتش را بیان می‌کند. توسط یک نفر، گفته بوده که شما فلان کتاب‌ها را مطالعه بکن شروع کرده به مطالعه کردن کتاب‌های مرحوم آقا اینکه عرض می‌کنم واقعیات است چشم بندی نیست شروع کرده اینها را مطالعه کردن، در نامه‌ایی که برای من نوشته این‌طور بود، از وقتی که من شروع کردم کتاب پدر شما را مطالعه کردن، احساس کردم من با دیروزم فرق کردم. راست دارد می‌گوید. این مطالب را همه می‌نویسند، همه جا می‌نویسند در هر کتابی هم هست همه هم از آن صحبت می‌کنند. چرا این کتاب خصوصیتش به این نحوه است؟ چون همان نفسی که الان، آن نفس این مطالب را با قلم و بیان و بنان خود، به رشته تحریر در آورده است همان نفس الان این فرد را در این مطالعه دارد ساپورت می‌کند، آن روح و آن تسلط او از عالم برزخ و عالم قیامت، همراه تک‌تک حروف و تک‌تک کلماتی است که این شخص با اطلاع بر این مطالب، به آن نفس متصل می‌شود. آن حقیقت، حقیقت ولایت است. امام زمان دارد او را الان تأیید می‌کند، از ناحیه او دارد این مسئله می‌آید. دل خودش را پاک کرده، دل خودش را صاف کرده حالا که دلش صاف شده، در دل یا باید رحمان قرار بگیرد یا باید شیطان قرار بگیرد. دل نمی‌شود خالی باشد رفقا. دل هیچ وقت خالی نیست. «دیو چو بیرون رود فرشته درآید» یا جای ملک است یا جای شیطان. بدون این دو معنا ندارد. یا جای توهم و تخیل است یا جای عقل. یا جای میل به دنیا و کثرات است یا جای میل به رحمان و توحید و معنویت، نمی‌شود در یک جا هر دو وجود داشته باشد. بله، انسان می‌تواند توجه به توحید داشته باشد، توجه به تجرد داشته باشد، توجه به قرب داشته باشد، رضای پروردگار را محور قرار بدهد برای تمام کارهایی که انجام می‌دهد درعین حال کارهای دنیایش هم انجام می‌دهد. منافاتی ندارد کسی نگفته حالا کسی که به سمت خدا می‌رود برود تو غار زندگی کند. نهی هم شده، مذمت هم شده، عتاب و خطاب هم روی آن آمده. نه تنها فقط نهی و مذمت، نه، این نیست. ولی صحبت در این است که محوریت چه باید باشد؟

می‌گفت از وقتی که شروع کردم این کتاب را خواندن دیدم حالم عوض شد هی گذشت، گذشت دیدم من نسبت به این مسائل اصلا افکارم دارد یک جور دیگر می‌شود، یک ذهنیت دیگر پیدا

می‌کنم. این کتاب راجع به یک مطلب نوشته شده من ذهنم راجع فلان قضیه عوض شده، اصلاً این ربطی به آن ندارد. این چیه؟ این همان اتصال است. می‌گویند شبهاتی برایم پیدا شده است چه بهتر که بروم با اهل فن و با اهل علم این شبهات را مطرح بکنم. آدمم با یک نفر که خیلی در آن شهر معروف و مشهور بود، مورد توجه افراد بود صحبت کردم مطرح کردم، دیدم این حرف‌هایش به دلم نمی‌چسبید. این یک چیز دیگر دارد می‌گویند من یک چیز دیگر فهمیدم، این دارد در یک وادی دیگر حرف می‌زند ببینید، هان، داریم به آن مطالب می‌رسیم. رفقاً دارند به آن جریان‌ها به آن نتیجه‌ای که می‌خواهیم بگیریم می‌رسیم حالا یا امروز یا روزهای دیگر دارم صحبت می‌کنم با فردی که خودش اهل تألیف است مورد توجه افراد است، محل مراجعه افراد است، مسائل، مطالب، اعتقادات افراد را دارد. ولی دارم با او حرف می‌زنم ولی نمی‌چسبند حرف‌هایش، دلم را نمی‌گیرد نتوانست آنچه را که من می‌گویم به من تزریق کند. مرا اشراب کند از آنچه که مورد نظر من است. می‌گفت تا اینکه من یک مطلب را بیان کردم، گفتم این در فلان کتاب: آقا این کتاب را بگذارید کنار، اینها یک عده درویش‌اند، اینها معلوم نیست. گفتم هان! حالا فهمیدم، حالا فهمیدم که چرا نگرفت. ببینید، اینکه اطلاعی ندارد اینکه او را نمی‌شناسد، اینکه خبر ندارد. ولی چیه؟ آن اتصال همراه است، آن اتصال او را دارد تأیید می‌کند. با او دارد حرکت می‌کند و با او معیت دارد. با او معیت دارد. می‌گفت رفتم سراغ یکی دیگر با او صحبت کردم دیدم نه او هم در یک حال و هوای دیگر، با شخص ثالث صحبت کردم دیدم نه! آدمم کتاب را باز کردم همان صفحه اول دیدم تمام جواب اشکالاتم آنجا داده شد.

این آن حقیقتی است که انسان خود را باید به آن حقیقت برساند، به آن مسئله باید وصل کند. الان دیگر سنی از ما گذشته، نسبت به مطالب هم کم‌وبیش اطلاع داریم. چرا آنچه را که در بعضی جاها پیدا می‌کنیم در جای دیگر نیست؟ چون محوریت و اساس در ظروف مختلفه و در جاهای مختلفه، آن اساس و آن محوریت فرق می‌کند، تفاوت دارد. اساس و محوریت برای ظاهرسازی و برای کثرت است ولی در بعضی از جاها اساس و محوریت برای ظاهرسازی نیست. تمام شد. اساس و محوریت بر جلوه دادن است. مجالس تشکیل می‌شود، محافل تشکیل می‌شود تبلیغات می‌شود، تو روزنامه‌ها نوشته می‌شود، در و دیوار کاغذ چسبیده می‌شود، پارچه و کتان و نایلون... برای اینکه فلان مجلس تشکیل بشود، این مجلس که معلوم است این مجلس همان است که همان است، به همان وضع است که بر آن اساس و بر آن نیت است. حالا اگر یک مجلسی تشکیل شد با این وضعیت، آن توقعی که می‌رفت که فلان قدر باشد یک چهارم انجام شد، می‌بینید زمین و آسمان به هم دوخته شد؛ ای داد چرا

این طور شد؟ ای داد چرا فلان؟ چون آن توقع حاصل نشده، آن نیت حاصل نشده. ولی انسان مجلسی می رود ...

من چندی پیش در یک مجلس روضه رفتم چقدر این مجلس، مجلس

نورانی بود! چقدر مجلس، مجلس با اخلاصی بود، مربوط به یکی از اساتید ما بود. در آن مجلس هفت، هشت نفر آمده بودند و مرسوم هم این بود که در شب‌های جمعه روضه‌ای هست، کل افرادی که آنجا شرکت کرده بودند هفت نفر بودند. آن حالی که من در آنجا پیدا کردم، آن صفایی که من در آنجا پیدا کردم، طبعاً جای دیگر نیست. چرا؟ چون اساس بر اساس شهرت نیست، پرچم ندارد بیرق ندارد، تابلو و پلاکارد توش نبود، اعلامیه و اینها نبود. بر اساس سستی که از پدران در شب‌های جمعه یک توسلی، یک زیارتی، یک روضه‌ایی به مناسبت روزها و موالید، ایام شهادت، و فیات ائمه علیهم‌السلام یا اگر هم نبود، همان خود روضه توسل به سیدالشهدا علیه‌السلام به همان مقدار بود همین کیفیت هم ادامه داشت. چقدر با صفا! چقدر با خلوص! اینها برای چیه؟ این برای آن نیتی است که در پشت این عمل قرار گرفته.

یک مجلس روضه دیگر انسان می‌رود از آن اول نگاه می‌کنند چه کسی می‌آید چه کسی می‌رود؟ چند نفر آمدند؟ چند نفر؟ یکی آنجا نشسته هی آمار می‌گیرد. چند نفر آمدن؟ امشب زیاد شد امشب خوب شد، امشب چی شد، دوربین می‌آورند تماشا، یکی یکی آنهایی که آمدن عکسشان ثبت بشود در مجلس ما شرکت کردند.

بنده در یک مجلسی شرکت کردم، روز عاشورا در همین طهران به یک مناسبتی، انسان بعضی مجالس را به خاطر رودربایستی می‌رود! اگر نرود فردا می‌گویند آقا نیامد، بی احترامی کرد، بی توجهی کرد، بی اعتنائی کرد. خیلی از این مجالس به خاطر رودربایستی است. آن فرد یک حقی به گردن ما داشته، از همان سی سال، سی و پنج سال پیش، گفتیم برای ادای آن حق، بعضی از سال‌ها در یک مجلس روضه‌ای که دارد شرکت کنیم یکی از همان خیابان‌های طهران. افراد می‌آیند و می‌روند عصر عاشورا بعد از آن روز دیگر من تا به حال نرفتم روز عاشورا منبری دارد توسل می‌کند، روضه می‌خواند، یک نفر آمده، یک دوربین دو متر و نیمی دستش گرفته، یک یک دور این مجلس همین طوری بچرخد تو کله یک یک افراد، تو سر آن یکی دوم سوم چهارم پنجم، بیا، برو، وسط جمعیت و این چیزها، فاتحه هر چی روضه امام حسین و روز عاشورا را با این ادا و اطوارها... خجالت نمی‌کشند از امام حسین هم خجالت نمی‌کشند. واقعاً چقدر انسان باید بی‌حیا باشد. آقا هزارتا مجلس درست کن بزن بکوب دف بردار هزارتا فیلم بساز، دیگر با امام حسین چرا بازی بکنی؟ با ائمه دیگر چرا باید بازی کنی؟

دیشب من خدمت رفقا بودم در یک جایی، یک مسئله‌ای عرض کردم گفتم اینهایی که یک همچنین مجالسی تشکیل می‌دهند خودشان خبر ندارند همان طنابی که به گردن علی بن ابیطالب

انداختند از منزل بیرون کشیدند بردند در مسجد، همان طناب

را الان به گردن امام حسین می اندازند و توی این مجالسشان می آورند همان است هیچ فرق نمی کند، همان طناب را الان به گردن امام زمان می اندازند و می آورند تو این مجالس با این کیفیت و با این وضعیت و خجالت نمی کشند آقا جان! هزارتا مجلس داریم هزار جور داعی داریم. هزار جور مسائل داریم. آن منبری بالای منبر از روضه وداع و کیفیت آمدن صحبت می کند یک نفر راه افتاده، یکی از آن طرف مجلس برو یکی از آن طرف برو تو آن طرف را بگیر یک نفر از قلم نیندازی‌ها! اینها همه باید ثبت بشود، ضبط بشود در تاریخ بماند در نوار و این چیزها باید بماند که چی؟ که فلان کس در مجلسش شرکت کرده! قربان عمه‌ام بروی با این مجلس و با این توسلات! واقعاً اینها مسخره نیست؟! یعنی ما نباید به فکر بیفتیم؟ یک روزی نباید این مسائل تمام بشود. گمان نمی کنم تمام بشود. می دانید چرا؟ زود بگویند چون اغراض همیشه هست، شیطان همیشه هست، نفس، تا نفس باقی است این مجالس باقی است. تا انسان تربیت نشده است این مجالس باقی است تا ظهور حضرت هم باقی است. خواهید دید.

آن طرف هم هست آن اشخاص هم همان طوری که عرض کردم آن هم هستند. هفت نفر، هشت نفر، می آیند می نشینند دور هم یک روضه می خوانند به کسی کاری ندارند، هر که آمد آمد هر که نیامد نیامد. این در آن اخلاص است. حالا لازم نیست اصلاً اسم خودش را سالک بگذارد، لازم نیست انسان اسم خودش را، عارف بگذارد. عمل، عمل سلوک است. عمل، عملی است که تقرّب الی الله در آن است. عمل، عملی است که برای رضای خداست. مگر ما از مردم طلبکاریم که طناب به گردنشان بندازیم و به روضه خودمان دعوت کنیم هر که می خواهد بیاید، هر که نمی خواهد نیاید.

ما نمی توانیم آن موقعیت خود را در میان مردم جلوه بدهیم الا به سرمایه گذاری از ائمه، آنها را می کشیم وسط! به بهانه‌های مختلف، به دواعی مختلف، هی جلسه می اندازیم، هی روضه می اندازیم، هی مجلس می اندازیم. آن روضه را برای خودت می اندازی! آن مجلس را برای خودت می اندازی و آن گریه‌ایی که خودت ادای آن گریه‌گندگان را در می آوری در روز قیامت هر کدام تبدیل به گریزی از آتش و لهیبی از آتش خواهد شد و همان سیدالشهدایی که الان برای او جلسه گرفتی به عنوان اولین خصم، در روز قیامت مقابل تو خواهد ایستاد و داد مظلومیت خود را از تو خواهد گرفت. امام حسین برای این مظلوم است، الان امام زمان ما که مظلوم است این است قضیه.

آدم پیش مرحوم آقا گفتم: آقا اینجا جمعیت زیاده، اجازه بدهید که ما فلان اطاق را اضافه کنیم یا یک طبقه بالا بسازیم. رفقا آمدند پیش ما گفتند بروید به آقا بگویند، ما رفتیم به مرحوم آقا گفتیم.

واقعاً هم گاهی اوقات زیاد می آمدند، در بالکن می نشستند. یک روز من از قم برای مشهد رفته بودم، همان صبح ما رسیدیم و ابتدای ورود، رفتیم به مجلس مرحوم آقا، من دیدم تا مقداری از

کوچه افراد همین طور نشستند، جا نبود، ما هم همین طور با افراد تو کوچه نشستیم. وقتی که مجلس تمام شد رفتیم بالا. گفتم: رفقا می گویند که یک طبقه بالا بسازیم، افراد بیایند اینجا. ایشان فرمودند: همین است، هرکه می خواهد زود بیاید، هرکه می خواهد زود بیاید. همین یک حسینیه و یک هال، حتی آن اطاق کنار خودشان را هم اضافه نکردند. یک حسینیه بود رفقا که در مشهد آن زمان مشرف می شدند دیده بودند این را و همان. بعد از فوت مرحوم آقا آمدند به ما گفتند که آقا یک طبقه بالا بسازید گفتیم که وقتی پدرمان نساخت ما بیاییم بسازیم! ما چرا بسازیم؟

این عملش، عملی است که حتی مخالفین می آیند اعتراف می کنند، آنهایی که مخالف با ایشان بودند، در خود مشهد مخالف بودند، پشت سر ایشان حرف می زدند، نامه های آن چنانی برای ایشان می فرستادند، وقتی از ایشان سؤال می کردیم بین خودشان و خلوت خودشان، یکی از آنها به دیگری گفته بود به رحمت خدا رفته گفته بود اگر در مشهد یک نفر اخلاص داشته باشد آن هم آقای آقا سید محمدحسین است. چرا؟ عمل نشان می دهد. کسی که بیاید روزه را، مجلس خودش را بین الطلوعین بیندازد، بین الطلوعینی که همه خوابیدند و جایی نمی روند یا می نشینند مشغول صبحانه خوردن، بین الطلوعین بیندازد و بعد هم وقتی که مجلس تمام شود حرکت نکنند با این وضع و این کیفیت، که این کار را می کند؟

هرکه بخواد روزه بیندازد یا شب می اندازد، بالاخره افراد از سر کار برگردند و دیگر حالا که کاری ندارند، یک روزه امام حسین هم می رویم یا اینکه یکی دو ساعت از آفتاب می گذرد و بعد مجلس می اندازند چرا؟ مؤمنین شرکت کنند مُعمنین البتّه با عین هم شرکت کنند، هان امام حسین احتیاج به اینها دارد؟ امام حسین احتیاج به ما دارد؟ امام حسین احتیاج به فهم دارد نه به عزاداری و بر سر و سینه زدن، احتیاج به فهم دارد.

امام حسین احتیاج به شخصی دارد مثل ابوالفضل العباس که این لشکر سی هزار نفر که سهل است اگر لشکر سی میلیون در مقابلش قرار بگیرد انگار نه انگار! سی میلیون پشه، سی میلیون مگس در قبال او قرار گرفته است. امام حسین این فرد را می خواهد. امام حسین احتیاج به زهیر دارد، امام حسین احتیاج به حبیب دارد، امام حسین احتیاج به مسلم بن عوسجه دارد.

آقا خود جریان کربلا را ما در قبال خودمان قرار بدهیم به آن عمل کنیم دیگر! این بازیها چیست؟ امام حسین چند نفر داشت؟ سی نفر، چهل نفر، هان! بقیه بنی هاشم بودند دیگر! امام حسین یعنی سی نفر من اصحاب دارم. حالا ما روزه می اندازیم حتماً باید دو هزارتا شرکت کنند. چی شد؟

روضه بینداز ده نفر بیایند، بیست نفر بیایند، چرا دو

هزار نفر بیایند؟ چرا؟ آن ده نفری که بیایند با نیت می آیند، می آیند از امام حسین بگیرند، از آن نفس اشراب بشوند آن دو هزار نفر می آیند فقط یا این نفر را نگاه می کنند یا آن نفر را. شخص واعظ صحبت می کند این با بغل دستیش حرف می زند قضایا و قصه ها و مسائل را مطرح می کند.

مرحوم آقا می فرمودند در همان زمان سابق، زمان شاه می گفتند که ما در یکی از همین مجالس در طهران شرکت کردیم، همین مسجد چهل ستون مسجد جامع هست در بازار طهران، ختم یکی از آقایان بود یکی از افراد فوت کرده بود به رحمت خدا رفته بود ما رفتیم شرکت کردیم. اتفاقاً خود ایشان هم برای مجلس ختم اعلانیه چاپ کرده بودند، مجلس استاد ایشان بود. مرحوم آقا شیخ حسین حلّی رحمة الله علیه؛ بسیار مرد بزرگواری بود، از آن افرادی بود که بی هوا بود با اینکه از تمام مراجع وقت، مرحوم حاج شیخ حسین حلّی اعلم بود، ولی برای رسیدن به مرجعیت قدمی برنداشت. از همه اعلم بود، و خودش در مجلس فتوا و شورای فتوای مرحوم آقای حکیم رحمة الله علیه شرکت می کرد. درحالی که ایشان از خود آقای حکیم اعلم بود. نفس نداشت، هوا نداشت. می گفت ما می خواهیم برویم کار مردم را راه بیندازیم حالا ما از خود این آقا اعلم باشیم یا نباشیم. برای ما مهم نیست. مرحوم آقا هفت سال پیش ایشان درس خواندند. بسیار مرد عالمی بود^۱ بود در فنّ خودش، واقعا تحریری بود. من الان بعضی از تقریرات مرحوم آقا یا نوشتجاتی که از ایشان دارم مطالعه می کنم یک مطلبی هم فعلا در دست بررسی داریم ان شاء الله اگر خداوند توفیق بدهد شاید برای اهل فنّ البتّه، کتاب، کتاب عربی است و مسائل، مسائله فنی است. وقتی که من این نوشته هایشان را مطالعه می کنم می بینم عجب آدم روشنی بود ایشان، در آن موقع، آن فضای نجف و آن وضعیّت، این قدر آدم روشن، این قدر آدم اهل مطالعه، آن قدر به فلسفه غرب وارد، آن قدر به مطالب و نوشته هایی که در آنجا دارد می آید وارد، آن موقع این حرف ها نبود، آن قدر وارد، واقعا مرد ذی قیمتی بود و ذی ارزشی بود. خدا رحمت کند.

ایشان (مرحوم آقا) برای مجلس اعلامیه داده بودند و در آن نوشته بودند: بسم الله الرحمن الرحيم. اذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلّمة لا یسدها شیئ^۲ این برای چند روز بعد بود، خود ایشان هم در یک مجلسی که به این مناسبت در همان مسجد جامع تشکیل شده بود شرکت کرده بودند. می گفتند نشستند، یکی از این آقایانی که در مقابلش یک قلیان گذاشته بود و قرّ قرّ داشت قلیان می کشید! از آن طرف هم آن قاری قرآن داشت قرآن می خواند التفات کنید آن وقت ما مسخره نکردیم دین پیغمبر

^۱ اندیشمند و خردمند و ماهر.

^۲ ۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۳۳.

را؟! رو کرد به آقا، آقای طهرانی! آقای سید محمدحسین! آقا شما اعلامیه دادید بالای اعلامیتان بسم
الله

نوشتید؟ بله نوشتیم. آقا این هتک حرمت است! چی چی هتک حرمت است؟ بسم الله است!
بسم الله را باید نوشت. نه آقا! این بسم الله هتک حرمت است، زیر دست و پا می افتد! هر که زیر دست
و پا افتاد برمی دارد. اینکه هتک حرمت نیست. نه نمی شود آقا! باید بسمه تعالی نوشت یا نقطه گذاشت
الان مگر نمی گذارند نقطه؟ بسم الله الرحمن الرحيم می نویسند، این احمق‌ها الله را نقطه می گذارند آن
وقت الرحمن الرحيم را می نویسند. بابا اگر اشکال دارد الرحمن الرحيم هم اشکال دارد، فقط الله که
نیست. بسم الف چند تا نقطه! والله خدا ما نشنیدیم تا حالا، اسم خدا چندتا نقطه باشد. خدا در قرآن
گفته اسم من الله است الف لام هاء، حالا اسم خدا را ما گذاشتیم الف چندتا نقطه، الف چندتا نقطه!
بسم الف چندتا نقطه، این هم شده اسم جدید! اسم خدایی که تازه در آورديم، البته بوده!

آقا تمام اینها خلاف است. الله باید نوشته بشود، الله باید پنخس بشود، الله باید در میان مردم
حضور داشته باشد، هر جا انسان الله می بیند برمی دارد، نمی بیند پا می گذارد اشکال ندارد چه اشکال
دارد؟ هیچ ایرادی ندارد. گفت آقا این هتک احترام است! کی پیغمبر از این کارها کرده؟ آقا فرمودند
که آیا پیغمبر نامه برای خسرو پرویز نوشت و بالای نامه‌اش بسم الله نوشت؟ آیا نامه برای سایر افراد
نمی نوشت؟ برای پادشاه مصر نوشت؟ برای یمن نوشت؟ نامه‌هایی که الان از پیغمبر هست تمام آن
نامه‌ها بالای بسم الله الرحمن الرحيم است و خیلی عجیب که مَهري که رسول خدا آن مهر را در زیر
نامه می زد اول بالای الله بود. خیلی عجیب است، وسط رسول، و آن قسمت پایینش اسم مبارک
خودشان محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرار می دادند. یعنی آن قدر پیغمبر رعایت ادب و عبودیت
و سلسله مراتب تربیت و عالم وجود را دارد، اسم خودش را به عنوان عبد پایین می نویسد. وسط مرتبه
رسالت و انتصاب پروردگار، می خواهد بگوید من هیچم. اگر شما به من نگاه می کنید من این زیرم،
رسالت من این وسط، والله هم که در آن نقطه: در آنجا قرار دارد. اینها مسائلی است که ما باید بفهمیم‌ها،
اینها فهم ما را زیاد می کند. امام صادق اینها را می خواهد به ما یاد بدهد.

ایشان فرمودند مگر این نامه‌هایی را که پیغمبر برای افراد می نوشتند بسم الله نداشته؟ آن آقا
گفتش نه آقا! اینها تعظیم می کردند! تکریم می کردند این نامه‌ها را احترام می کردند. ایشان فرمودند پاره
کردن خسرو پرویز و زیر پا گذاشتن تعظیم بود؟ این تعظیم است؟ معنای تعظیم این است که نامه را
پاره نکند و بگذارد زیر پایش و دستور بدهد به حاکم یمن که بفرست این فردی را که ادعای رسالت

کرده و اسم خود را مقدم بر اسم من کرده، دست بسته

در اینجا بیاورند. مگر این کار را نکرد؟ دو نفر را فرستاد، آمدند گفتند این رسول شما کجاست؟ گفتند در مسجد نشسته، آمدند در مسجد پیش پیغمبر، همین دو نفر در خود مسجد مدینه آمدند. گفتند که ما دستور داریم، حضرت آنها را آن روز قبول نکرد و گفتند فردا بیایید. فردا آمدند گفتند که ما دستور داریم که شما را ببریم. حضرت فرمودند می‌دانید چرا گفتم امروز بیایید و دیروز قبول نکردم؟ گفتند نه: گفتند برای اینکه دیشب جبرائیل آمد به من خبر داد که این پادشاه شما خسرو پرویز را فرزندش دیشب در هنگام خواب به قتل رسانده. خواستم این را امروز به شما بگویم. گفتند عجب. گفتند حالا صبر می‌کنیم. یک هفته گذشت از طرف شیرویه سلطان ایران خطاب آمد به پادشاه یمن، این دو نفر را برگردان و این مسئله را تو تمام کن. یک هفته بعد خبر آمد که در فلان شب، همان شبی که پیغمبر این مطلب را گفتند، خسرو پرویز به دست فرزندش شیرویه به قتل رسید. پیغمبر هم همان موقع فرمودند گرچه کشتن او به عنوان یک فرد ظالم واجب و لازم بود ولی چون فرزند این کار را کرده شش ماه بیشتر دوام نمی‌آورد. این را هم همان‌جا پیغمبر فرمود. شش ماه بعد هم شیرویه به واسطه یک مرض از دنیا رفت.

مرحوم آقا به آن شخص فرمودند آیا این احترام است؟ این دیگر هیچ حرف نزد، نتوانست دیگر صحبت کند. بعد وقتی که گذشت، ایشان رو کردند به او گفتند که یک سؤال از شما می‌کنم جناب شیخنا! گفتند آیا صحبت شما ارزشش بالاتر است و احترامش بالاتر است یا قرآن، کلام خدا؟ گفت آقا کلام خدا، این چه حرفی است! گفتند اگر شما الان بالای منبر بودید و داشتید برای مردم صحبت می‌کردید و یک نفر پای منبر شما قلیان به دست قرقر قرقر می‌کرد ناراحت نمی‌شدید؟ کلام خدا این قدر ارزش ندارد که این قاری الان نشسته قرآن می‌خواند **وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** الأعراف، ۲۰۴ شما نشستید و قلیان می‌کشید و دودش را می‌دهید به این مردم؟ همین عبارت ایشان بود چی را دارید مسخره می‌کنید؟ دم از کدام دین دارید می‌زنید؟ هان؟! فقط بسم الله نوشتن هتک حرمت است؟ قاری قرآن الان قرآن می‌خواند شما قلیان و قرقر قرقر می‌کنید و با بغلیتان حرف می‌زنید این بی‌احترامی نیست؟ فقط بسم الله نوشتن بی‌احترامی است؟

ببینید! در مجالس شرکت می‌کنیم ولی فهم نداریم. فهم داشته باشیم وقتی قاری قرآن ... من در یک مجلسی شرکت کرده بودم در طهران، یکی از اقوام ما از دنیا رفته بود. دو، سه ماه پیش بود. قاری داشت قرآن می‌خواند، من نشستم یک نفر آمد شروع کرد با من احوالپرسی کردن، گفتم اجازه بفرمایید این تمام بکند قرآنش را، آن وقت بعد خدمتتان عرض می‌کنم! ناراحت شد که چرا ما نسبت به

او ... گفتم الحمد لله خیلی متشکر اجازه بفرمایید این قرآنش را تمام کند چون الان دارد قرآن می خواند
وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أُنصِتُوا باید انسان سکوت کند، سکوت کند و بفهمد و بشنود، نه
اینکه قاری قرآن،

شعر بخواند یا قرآن تفاوت نمی‌کند! نه! أَنْصِتُوا ساکت باشید، بفهمید این آیات قرآن چی دارد می‌گوید. آن وقت از همان مجلس فاتحه هم بهره می‌برید، از همان مجلس ترحیم هم بهره می‌برید. چرا؟ چون نیت نیت فهم است، نه نیت آمدن و گوش دادن و یک چیز روال روتینی و فکر کردن و حرکت کردن و حالا چه قرآن می‌خواند، بگذار مجلس بگذرد، چه شعر می‌خواند بگذار بگذرد، چه رمان می‌خواند، بالاخره یک جوری بگذرد یک جوری تمام بشود، فاتحه تمام بشود برویم منزل! نه این قرآن با رمان فرق نمی‌کند **وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** آرام باشید ساکت باشید بفهمید، به مقدار اطلاعتان بهره بگیرید.

آن وقت همین مرحوم آقا در مجلس امام حسین علیه‌السلام وقتی که بنا بر عزاداری بود، ما را ملزم می‌کردند بالای منبر عزاداری کنیم و وقتی که همه افراد بلند می‌شدند برای عزاداری اول کسی که برمی‌خواست خود ایشان بودند و همراه با مردم سینه می‌زدند، بقیه هم سینه می‌زدند. چرا؟ چون مجلسش می‌خواهد مجلس امام حسین باشد. مجلسی باشد برای خدا باشد، نه برای تظاهر، وقتی برای تظاهر باشد یا سینه نمی‌زنیم همین‌طوری می‌نشینیم یا اینکه با دو سانت زاویه با سه سانت کفایت می‌کند، بیش از این زحمت به خود نمی‌دهیم! انرژی، کالری مصرف می‌شود. آن می‌شود چی؟ آن می‌شود واقع، آن می‌شود چی؟ ظاهر، آن در آن ارتباط است، در آن مجلس نه! چیزی پیدا نمی‌شود، مسئله‌ایی پیدا نمی‌شود.

بنابراین آن چیزی که مورد نظر و مورد توجه است این است که به دنبال این مطلب، به دنبال این فعل، چی قرار گرفته؟ یک روز امام صادق علیه‌السلام نشستند ظاهراً روایت از احمد ابن ادریس است، این طور که در نظرم می‌آید از یک فردی سؤال کرد، رو کرد به امام صادق علیه‌السلام گفت فلان شخص از اصحاب شما خیلی به وضویش می‌رسد، خیلی مبتلای به وضو و وسواس و تحصیل طهارت، با اینکه این یک مرد عاقلی است، خیلی مرد عاقل. نمی‌دانم چرا این این طوری شده؟ حضرت فرمودند عاقل است؟ کجایش عاقل است؟ اینکه طرز وضو گرفتن نیست. آب را دوتا مشت بردارد بریزد، تمام، بعد وقتی که دست می‌کشیم مستحب است انسان یک مرتبه دیگر هم بریزد، تمام شد. من الان برای شما با همین یک لیوان وضو می‌گیرم حالا اینجا خیس می‌شود با همین یک لیوان وضو می‌گیرم.

خودم با مرحوم آقا در صحرای عرفات بودیم من آب می‌ریختم و ایشان غسل می‌کردند. غسل روز عرفه مستحب است، روز عید قربان مستحب است، غسل می‌کردند قبل از ظهر، غسل روز عرفه، یک آفتابه بود در آن زمان من هفده سالم بود همان زمان سابق زمان شاه اصلاً امکانات فعلی نبود

آن موقع اصلا این حرف‌ها نبود وضعیت فعلی نبود حالا خیلی تغییر کرده خیلی تفاوت پیدا کرده با یک
آفتابه، من آب

می‌ریختم روی سر آقا و ایشان هم با دست خودشان به همان حال احرام، ایشان غسل کردند نصف آفتابه زیاد آمد. یک مجتهد، یک عالم، یک مرجع تقلید این طوری غسل کرده حالا ما می‌رویم یک تانکر آب را روی سر خود خالی می‌کنیم هنوز می‌گویم نمی‌دانم زیر ناخنمان آب رفته یا نرفته؟! نمی‌دونم این نوک موی زیر گوشمان تو گوشمان پرده صماخمان، آب تو نرفته، آقا اینها همه خلاف است.

امام صادق علیه‌السلام می‌گوید عقلش کجاست؟ تو می‌گویی عاقل است آن وقت مبتلا به وضو است این کجایش عاقل است؟ آن شخص تعجب می‌کند. رفتارش را می‌بیند. این هم همان درد ما را دارد، همان مبتلای به احساس است، همان مبتلای به چشمگیری عمل ظاهر است. از کلام امام صادق تعجب می‌کند. فرمودند عقلش کجاست؟ تو می‌گویی عاقل است عقل ندارد عقل ندارد و ما عَقْلُهُ؟ خب چه کار کنم؟ حضرت فرمودند برو امتحانش کن، برو از او بپرس، بگو این کاری که انجام می‌دهی این از کجا یک همچین قضیه‌ای را انجام می‌دهی؟ از کجا برایت یک همچین مسئله‌ای پیدا می‌شود؟ چرا یک همچین کاری می‌کنی؟ چه چیزی توی تو پیدا می‌شود که این کار را می‌کنی؟ برو از او بپرس. اگر از او بپرسی می‌گوید: شیطان می‌آید من را وسوسه می‌کند، حالا برو از او بپرس اگر نگفت. آمد پیشش، وقتی که دید وضو می‌گیرد، گفت واللّه من یک ربع است که دارم تو را تماشا می‌کنم، هی داری آب را اینجا برمی‌داری می‌بری، چه کار می‌کنی، برای چه این کار را می‌کنی؟ می‌گوید تا انجام می‌دهم یک دفعه شیطان می‌آید وسوسه می‌کند نکند این بالاترش خشک باشد، تا اینجا می‌گذارم آن را می‌ریزم. باز یک دفعه شیطان وسوسه می‌کند نکند اینجا خشک شده تا آب می‌ریزم. باز شیطان وسوسه می‌کند حالا که اینجا خیس شده این پایین ... امام صادق فرمود: شیطان می‌آید، هی وسوسه می‌کند، امام صادق هم این جور وضو می‌گرفت؟

به چشم خود می‌دیدم بعضی شاگردان مرحوم آقا را که ظهر برای وضو می‌رفتند سر حوض تا شش بعد از ظهر مشغول وضو بودند، شش ساعت! اسم خودشان را هم سالک گذاشتند! این چیست؟ این همان است. این کسی که در یک همچین وضعیتی باشد، این وسواس می‌آید قدرت تعقل را در سائر موارد هم از انسان می‌گیرد، بدبختی و خطر اینجاست. برای این می‌گویند این قدر وسواس خطرناک است، برای این می‌گویند وقتی که احساس می‌کنید دارید مبتلای به وسواس می‌شوید با تمام قوا بر علیه آن قیام کنید، و به جنگ آن بروید و هر چه را که به ذهنتان می‌رسد خلافش را عمل کنید. و عجیب اینجاست، اتفاقاً ارتباط با آدم وسواسی آدم را وسواسی می‌کند.

من یک دفعه دوران جوانی مان بود حالا نه اینکه الان پیر شدیم‌ها یک وقت در همان عنفوان،
حدود بیست و یکی دو سالمان بود ما با یک شخصی یک مدتی مسافرت رفتیم. وسواسی بود عجیب
وسواسی بود، عجیب، یک چند روزی گذشت دیدم من

هم یک چیزیم می‌شود. دیدم من این جوری نبودم، من این جوری نمی‌کردم بابا یک وضو می‌گرفتیم می‌رفتیم پی کارمان، نه وضومان درست بود نه نمازمان! گفت حالت چطور است؟ می‌گفت خیلی عالی! نه پولی داریم دزد ببرد نه دینی داریم شیطان ببرد ما هم همین‌طور یک وضویی می‌گرفتیم و یک نمازی می‌خواندیم و می‌رفتیم پی کارمان. حالا دیدیم نه! مثل اینکه یک چیزمان شده یک قضیه‌ای اتفاق افتاده. آقا تا این مسئله شد ما بر علیه او ایستادیم، این نکته در ذهنمان آمد که مرحوم آقا فرمودند هر وقت احساس کردید که دارد وسواس می‌آید به سراغتان، خلافتش را انجام بدهید هیچ اشکالی ندارد، بر علیه‌اش بکنید، تا شک می‌کنید اینجا را شستی یا نه؟ اصلاً ولش کنید، اصلاً خدا بی‌وضو از ما خواسته. در وضو برای شما دست راست لازم نیست همین‌طوری خشک کنید، دست چپ برای شما ... امشب بخشیدیم، فوری بیایم بر علیه‌اش انجام بدهیم، من تا دیدم! نکند این دستم ... همین‌طوری ولش کردم حالا شاید هم بعضی جاها خشک بوده نبوده نمی‌دانم، بالاخره ما شسته بودیم، آن وقت و ایستادم پاش، دو روز این کار را کردم، دیدم تمام شد، تمام شد رفت.

این وسواس می‌آید چه کار می‌کند؟ ذهن انسان را می‌گیرد. حضرت فرمودند نگاه نکن به این وضویی که می‌گیرد و شش ساعت ... خودش به من می‌گفت بیچاره، شش ساعت از ساعت دوازده تا شش بعد از ظهر و بعد با حالت شک، می‌بینم حالا نماز دارد قضا می‌شود می‌رفتم و نماز را می‌خواندم! این دیگر چه می‌فهمد از این نماز؟ جان من! عزیزم! این دیگر چه از نماز می‌فهمد؟ چه حالی دیگر از این نماز برای انسان پیدا می‌شود؟ در نمازش همه دنبال وضو است که آیا وضویش درست است یا نه؟ در نمازش همه‌اش به دنبال این است که این چه وضعیتی دارد؟ وضویش صحیح نبوده؟ نمازش درست بوده؟ و این خطر برای انسان پیدا می‌شود که بعد کم‌کم، کم‌کم سرایت می‌کند به موارد دیگر و بعد می‌آید در استاد و سوسه برایش پیدا می‌شود، این است.

آن وسواس می‌آید جلو و حرکت می‌کند و می‌آید جلو، چه جوری پیدا می‌شود؟ این عالم است آمده سراغ من. آقا یک سؤال می‌خواهم از شما بکنم، الان فلان مرجع یکی از افرادی که در نجف بود به نظر شما آن اعلم نیست از پدر شما؟ آیا نباید از او تقلید کرد؟ گفتیم به به، به به، فاتحه مع الصلوات اینکه صلوات نداشت! حالا امروز بخندیم خوب است! یکی از افراد می‌گفت من بالای منبر بودم، خودش به من گفت، می‌خواستم به افراد بگویم آقا جان آدم باید هر چی می‌شنود یک خورده فکر کند، همین‌طوری هر چی می‌شنود نباید ترتیب اثر بدهد. می‌گفتند نه ما این‌طوریم. می‌گفت نه این درست نیست، گفت شروع کردیم به صحبت کردن می‌گفت همین که صحبت کردیم گفتیم در این هنگام

محمد ابن اشعث! يك دفعه همه

گفتند اللهم صلّ علی محمد و آل محمد. گفتم به همین دلیل! آدم یک خورده فکر کند ببیند این محمد کدام محمد است؟ آن محمد بن عبدالله یا آنکه آمد به جنگ امام حسین؟ کدام است؟ گفتم عجب، عجب! تمام شد، از آن تقلید کنیم یا از این؟ و بنده خدا رفت و بعد به یک وضعیتی. این چه می شود مسئله؟ به کجا می رسد و انسان راه را به کجا می برد!

ساعت یازده و نیم است و من هم خسته، اتفاقاً من دیشب هم تا صبح نخوابیده بودم، سردرد داشتم. احتمال می دادم که امروز توفیق رسیدن به خدمت رفقا را نداشته باشیم، دیگر گفتیم علی الله بنا را می گذاریم و الحمدلله صبح یک ساعتی خوابیدیم تا اینکه آقای دکتر آمدند در زدند و آمدیم خدمت رفقا، دیگر حالمان بهتر شد و الان هم که خدمت رفقا رسیدیم دیگر از آن آثار و عوارض به طور کلی برطرف شده الحمدلله. واقعاً من این را یک نعمت الهی می دانم برای خودم، به واسطه این نیت صافی که مشاهده می کنم که این نیت صاف در اینجا اینها همه اثر می گذارد، در حال و هوای انسان اثر می گذارند و خداوند خودش باید دست ما را بگیرد که بسیار راه، راه ظریف ولی درعین حال متقن. کسی که بخواهد خودش را به خدا بسپارد خیلی برایش راحت است. از آب خوردن راحت تر است. کسی که بخواهد خودش برود با پای خودش برود به خودش بخواهد اتکا کند هیچ چیزی مشکل تر از این نیست. چون در هر قضیه شیطان می آید سراغ انسان، در هر قضیه وسوسه برای انسان پیدا می شود. امیدواریم که خداوند ما را توفیق بدهد و ما را نسبت به این مسئله آگاه کند. ان شاء الله بقیه مسئله برای جلسه آینده.

یک مطلبی را می خواستم برای رفقا تذکر بدهم قبلاً صحبت شده ولی ظاهراً مسئله آن طوری که باید و شاید اهمیتش بیان نشده بود. این مجالس، مجالسی است که به طور کلی هر مجلسی نه اینکه اختصاص به این مجلس داشته باشد وقتی که ذکر خدا بشود، وقتی که ذکر صالحین بشود عند ذکر الصالحین تنزل الرحمه^۱ رحمت پروردگار می آید، نورانیت می آید، انسان احساس دیگری دارد نسبت به وضعیت و حال خودش. حرکت کردن و صحبت کردن بعد از مجلس آن حال و هوا را در انسان ضعیف می کند. تقاضای بنده از رفقا این است که اگر مطلبی دارند بعد از اینکه مجلس تمام شد دیگر کسی با من صحبت نکند، چون حال من بعد از صحبتی که می کنم مقتضی برای پاسخ دادن نیست و اگر رفقا بیایند صحبت کنند در نفس من تأثیر سوء می گذارد، صحبت نکنند. همین طور سر جای

^۱ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۵، ص ۲۷۵.

خودشان بنشینند، اگر کسی مطلبی، چیزی دارد که مورد نظر است و ضرورتی است کاغذ بنویسد و به رفقا و افرادی که آنها زحمتشان را متکفل می‌شوند بدهد ان‌شاءالله خداوند رفع نیاز می‌کند.
ان‌شاءالله موفق باشید.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ